

پرفسور دکتر محمد باقر
دانشگاه پنجاب، لاهور

این شعر از کدام بابر است؟

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست

پوهاند عبدالحی حبیبی طی یک مقاله جالب که راجع به بابر در مجله آریانا (شماره مسلسل ۲۹۴ ص، ۵) چاپ و منتشر ساخته میگوید:
«وی (ظهیرالدین محمد بابر) از زندگانی حظ میگیرد و گویند که در کابل بر لب حوضی این شعر خود را کنده بود:
نوروز و نوبهار و می و دلبری خوش است

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست

رضاقلیخان هدایت آرد: «فرزند میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید گورکانی، و در دوازده سالگی بسلطنت رسیده در هندوستان استقلال یافته مدت سی و هشت سال در کمال استقلال پادشاهی کرده جامع حالات و کمالات بوده. شرح حالش در تواریخ مسطور است. گاهی در ترکی و فارسی شعر میفرمود - ازوست:

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوشست

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست»

اما فخری هروی مؤلف تذکرة روضة السلاطين، که تألیف آن در سالهای ۹۶۲-۹۵۸ بیابان رسیده است، میگوید:

«بابر قلندر ولدبایسنقر میرزا بوده است و بس درویش صفت و خوش خلق و کریم طبع و عالی همت پادشاهی بوده است - گویند روزی در پیش او گفته اند که حاتم خانه بی ساخت که مشتمل بر چهل در بوده و اگر سائل بر همه درها آمده سؤال نمودی حاتم او را باحسان نوازش فرمودی - بابر میرزا گفته است که در اول درچندان چیز بایستی داد که بدیگر درش احتیاج نمی افتادی .

« از رسائل تصوف به لمعات، گلشن راز، مشغول بوده و طبعش در نظم ملایمت تمام داشته است - این سه بیت نیز از یک غزل اوست:

دل که واله رخ آن ماهپاره نیست

آن رامگوی دل که کم از سنگ خاره نیست

گفتم بتا چه چاره کنم در غم تو گفت

اینجا بغیر کشته شدن هیچ چاره نیست

نوروز و نوبهار و سی دلبران عیش

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست»^۲

فخری هروی ترجمه بابر پادشاه ولد عمر شیخ میرزا روی صفحه ۵۳ مندرج کرده، اما راجع به این شعر معروف در ترجمه اش متذکر نشده .

ابوالقاسم میرزا بابر فرزند میرزا بایسنقر بن شاهرخ بن تیمورلنگ در هفدهم ماه رجب سنه ۸۲۵ متولد و در بیست و پنجم ربیع الثانی ۸۶۱ بمشهد رضوی درگذشت و بگنبدی در جنب روضة منوره رضویه علیه السلام بخاک سپرده شد^۲ .

در تذکره دولت شاه، که در سنه ۸۹۲ بیابان رسیده، مسطور است: « بهنگام رحیل، همگان را از رفتن خود آگاهی داد و وصیت فرمود و فرزندش شاه محمود را با امرا و ارکان دولت سفارش کرد و از مردم مشهد مقدس بحلی حاصل و شاهد جمال معشوق بوده بکلمه توحید تمسک جست - و این ابیات میخواند:

جان بحق واصل شد و من در پی جان میروم
گرچه دشوار است ره من لیکن آسان میروم
دوست وقت رفتن اندر روی من خندید و گفت
من چو دیدم روی او زان روی خندان میروم
صرصر سرگرم برفتن میکند تعجیل و من
از ضعیفی چون صبا افتان و خیزان میروم»^۴

« نعش ارجمند آن خسرو سعادت‌سند را امرای نامدار بردوش گرفته در روضه
منور سلطان الاولیاء علی بن موسی الرضا علیه التحية والثناء برده نماز بر نعش شاهزاده
باقامت رسانیدند و بجوار مرقد رضا بعد از رضای خادمان رضوان‌مآب در مدرسه
شاهرخی بر قبه طرف قبله مدفون ساختند و هیچکس را از سلاطین نامدار بعد از
رحلت از دنیا این قدر و منزلت دست‌نداد»^۵

میر حسین دوست سنبهلی در تذکره حسینی مینویسد:

« زبده سلاطین سخن آرا سلطان ابوالقاسم بابر میرزا بن بایسنقر میرزا در عدل
و سخاوت و فهم و فراست سرآمد سلاطین عصر خود بوده و در سال هشتصد و شصت و
یک هجری رحلت نموده - صاحب اشعار بلند مضمونست و در مشهد مقدس مدفون .
نهایت نیکونواست - ویراست:

نوروز و نوبهار و می دلبران خوشستانی و مطالعات فرهنگی

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست»^۶

شیخ احمد علی خان خادم هاشمی سندیلوی در تذکره مخزن الغرائب تحت
ترجمه بابر ولد بایسنقر میرزا مینویسد: « این چند در دانه از لطف طبع شریف اوست:

در دورما زکهنه سواران یکی می‌است

آن کودم از شراب محبت زندنی است»^۷

این سلطنت که مازگدا پیش یافتیم

دارا نداشت هرگز و کاووس را کی‌است

می نوش و جرعه‌ای بمن دردمند بخش
رند شراب خوار به از حاتم طی است
سنگ محک می است می آرید در میان
پیدا کننده کس و ناکس همین می است
دانی کمان ابروی خوبان^۱ سیه چراست
کز گوشه هاش دود دل خلق در پی است
دارد بس زلف او دل ز نثار بند ما
سودای کفر و کافری و هر چه دروی^۱ است
بابر رسید ناله زارت بس گوش یار^۱
لیلی وقوف یافت که مجنون درین حی است

دری که بر سرگوش توشاه می بینم
ستاره ایست که پهلوی ماه می بینم
تراچه غم که تو خود را همیشه می بینی
مراسم غم که ترا گاه گاه می بینم
ملاحظتی که ترا درچه ز زخندان است
هزار یوسف مصری بچاه می بینم
بخاک پای سگانت کسه آبروی منست
که عافیت سر خود را براه می بینم
به بردن دل بابر دو چشم جادویش
بعینه دو بلای سیاه می بینم

هر دل که والد رخ آن ماهپاره نیست
اورامگوی دل که کم از سنگ خاره نیست

گفتم بیاچه چاره کنم درغم تو گفت

اینجا جزاینکه جان بسپارند چاره نیست

نوروز ونو بهار ومی و دلبران خوش

بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست»^{۱۱}

ازین شواهد ، علی‌الخصوص از بیانات فخری هروی، که خیلی نزدیک‌زمان ابوالقاسم بابر میرزا بن بایستقر میرزا زندگانی میکرد، حدس می‌زنیم که این شعر معروف اشتباهاً به ظهیرالدین محمد بابر فرزند میرزا عمر شیخ منسوب شده است و نباید که این بابر را با ظهیرالدین بابر که مؤسس سلسلهٔ گورکانی هندوستان است اشتباه نمود چه وی در سال ۹۳۷ هـ وفات یافت.

همین‌طور گاهی این اشتباه هم شده است که ظهیرالدین بابر ساختمانی بر مقبرهٔ حافظ کرده است - گویندهٔ این شعر معروف ابوالقاسم بابر پسر میرزا بایسنقر نوادهٔ شاهرخ بن تیمور بود که از سال ۸۵۴ تا ۸۹۱ هـ در خراسان و عراق و فارس حکومت کرد و در وقتی که بسال ۸۵۶ هـ (۱۴۵۲) بشیراز آمد ساختن آن مقبره را به مولانا محمد معمائی رجوع فرمود . دولت‌شاه نوشته : «در وقتی که سلطان ابوالقاسم بابریهادر شیراز را مسخر ساخت محمد معمائی که صدر سلطان بابر بود بر سر قبر حافظ عمارتی مرغوب ساخت»^{۱۲}.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

حواشی

- ۱- مجمع الفصحاء رضا قلی خان هدایت ، ج ۱ ، ص ۱۹
- ۲- تذکرة روضة السلاطین فخری هروی بتصحیح و تحشیه دکتر ع - خیامپور ص ۳۵-۳۴
- ۳- حبیب السیر ، چاپ ، ج ۴ ص ۵۷ - ۵۶
- ۴- تذکرة دولت‌شاه سمرقندی ، چاپ لاهور ۱۹۲۹ ، ص ۲۹۹
- ۵- تذکرة دولت‌شاه سمرقندی ، ص ۲۹۹
- ۶- تذکرة حسینی ، ص ۶۳

- ۷- وآن کودم از قبول نفس میزند نی است (تذکره روضه السلاطین ص ۳۴)
- ۸- جانان (تذکره دولتشاه سمرقندی ، ص ۲۹۷) .
- ۹- می (تذکره روضه السلاطین ص ۳۵) .
- ۱۰- برآسمان (دولتشاه ، ص ۲۹۷) - بکوی یار (روضه السلاطین ، ص ۳۵) .
- ۱۱- تذکره مخزن الفرائب شیخ احمد علی خان خادم ، بتصحیح وتوضیح پرفسور دکتر محمد باقر ،
مجلد دوم : ص ۳۰۰ - ۲۹۹
- ۱۲- تذکره دولتشاه سمرقندی ، ص ۲۰۴



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی